



مقدمه



علی شیرخانی *

مرجعیت، مهم‌ترین جایگاه مذهبی اجتماعی در جامعه شیعی است. فقهی که مردم در احکام دین به وی مراجعه و از او تقلید می‌کنند، مرجع تقلید نامیده می‌شود، یعنی شیعیان اعمال دینی خود را بر اساس نظریات فقهی (فتاوی) آن مجتهد انجام می‌دهند و معمولاً وجوهای شرعی خود را به شخص مرجع و یا نمایندگان او می‌پردازند. این‌گونه پیروی کردن از یک عالم دینی، تقلید نامیده می‌شود.^۲

مرجعیت یک مقام انتصابی نیست! بدین معنا که با حکمی، کسی به مقام مرجعیت منصوب گردد و برای همین حکم نیز افرادی از وی تقلید نمایند. در آموزه‌های شیعه کسی مرجع می‌شود که شیعیان او را با راه‌هایی که بیان شده، به عنوان مرجع تقلید بپذیرند. از این رو، راه‌های شناخت مرجع تقلید معرفی شده است، که عبارتند از: علم شخصی، بینه شرعی (این که دو نفر کسی را به عنوان اعلم معرفی کنند)، شهرت به اعلمیت^۳ یا این که گروهی از عالمان؛ شخصی را معرفی کنند و از سخن ایشان برای مقلد علم حاصل شود.^۴

ادعا می‌شود که اتفاق آرای فقها را داراست، این که ذکوریت شرط مرجعیت شیعه می‌باشد، که همان معنای نخست است و از شئون ولایت عامه است! البته این مسئله جای بحث دارد و این نوشته متکفل بررسی این ادعا می‌باشد، که آیا ادله کافی در این مورد سنداً و دلالتاً وجود دارد یا نه؟! این مطلب را در ادامه بر اساس ادله اجتهادی (کتاب، سنت، اجماع و مذاق شریعت) اشاره خواهیم گرفت.

○ دلایل منع

۱. کتاب

خداوند در قرآن می‌فرماید:
«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...»^۶
 مطابق این آیه شریفه، خداوند مردان را قیّم زنان قرار داده و باید امور زنان به دست مردان باشد. لازمه این قیّمومت تسلط مرد بر زن و تابع بودن زن است. قرارگرفتن زن در مسند فتوا و مرجعیت، به معنای پیروی مرد از زن و قیام او به امور مردان است و این مطلب با آیه شریفه مخالفت دارد.
 درباره این آیه و آیه: **«لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»**^۷ باید گفت که: اولاً، این آیات اختصاص به مسائل خانوادگی دارد و حکم عمومی از آن استخراج

در کتاب‌های فقیهان آمده است که از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد، بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال‌زاده، زنده و عادل باشد و نیز بنا بر احتیاط واجب، حریص به دنیا نباشد و از مجتهدان دیگر اعلم باشد.^۵ پرسش بسیاری از متدینان مرد و زن این است، چرا از زنانی که قدرت اجتهاد از متون دینی را دارا هستند، مرجع تقلید نمی‌شوند؟! هم‌چنین از خانم‌ها نیز کسانی به درجه اجتهاد و مقامات بسیار بالای علمی رسیده‌اند، مانند مرحومه خانم امین؛ لیکن شرط «مردبودن» مرجع، مانع در مرجعیت زنان است؟!

در این باره باید دو مسئله را جدا کرد و برای روشن شدن مطلب، باید بدانیم که مرجعیت مورد بحث، بر دو گونه است:
 ۱. تصدی مرجعیت که به معنای ولایت بر انجام اعمال اجتماعی و تصدی امور مسلمین است، که این نوع نگرش با عنوان منصب رسمی در تشکیلات مذهبی و دینی در میان شیعیان مطرح است؛

۲. فعل صدور فتوا در فروع فرعیه فقهیه، که صرفاً انجام عمل اجتهادی و رأی فقهی است، یعنی پاسخ‌گویی اجتهادی از منابع و ادله فقهی به مسائل شرعی و مستحدثه مقلدان و مریدان.
 آنچه در میان فقهای شیعه

پرسش بسیاری از متدینان مرد و زن این است، چرا از زنانی که قدرت اجتهاد از متون دینی را دارا هستند، مرجع تقلید نمی‌شوند؟! هم‌چنین از خانم‌ها نیز کسانی به درجه اجتهاد و مقامات بسیار بالای علمی رسیده‌اند، مانند مرحومه خانم امین؛ لیکن شرط «مردبودن» مرجع، مانع در مرجعیت زنان است؟!

نمی‌شود. لذا تسلط مرد بر زن منحصر در زندگی خانوادگی است، اما در زندگی اجتماعی تفاوتی میان زن و مرد نیست.^۸ ثانیاً، آیه در مسائل خانوادگی و مدیریت در خانه مشترک است، البته این مدیریت مرد را مشروط به دو شرط فضل و انفاق کرده است و در صورتی که یکی از این دو شرط نباشد، این قوامیت از بین می‌رود. بنابراین در صورتی که زن طلاق بگیرد مرد غریبه به زن غریبه نفقه نمی‌دهد و قوامیت هم

وجود ندارد. بدین سان می‌توان گفت که در خارج از منزل، در همه نقش‌های زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، آموزشی و ... هیچ‌گونه تفاوتی بین زن و مرد نیست.^۹ ثالثاً، مقصود از درجه در سوره بقره منزلت است. منزلت مرد در خانه این است که او مسلط (قوام) بر زن است، یعنی امر زن (فقط در خانه) به دست اوست که هر زمان بخواهد، می‌تواند از زن بهره جوید و زن حق امتناع ندارد.^{۱۰} رابعاً، اطلاق و عموماً آیه: «فَلَوْلَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ^{۱۱} و یا آیه: «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۲} هم چنین: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^{۱۳} دال بر اجتهاد زن و مرد، پرسش جاهل از عالم و فضل و برتری عالم بر جاهل بدون اشتراط و در نظر گرفتن جنسیت است.

البته مسئله تمسک به عام در شبهات مصداقیه، در این فراز بی مورد است، چون مخصص لفظی متصل و منفصل در آیات یاد شده وجود ندارد و مخصص لفظی نیز در صورتی که مورد شبهه عقلی بدیهی باشد، می‌توان بر آن تکیه نمود.^{۱۴} و در مسئله مورد بحث این گونه نیست و از سوی دیگر، موارد بسیاری عموماً و اطلاق است هست که فقها با استفاده از آن، حکم مسائل مستحدثه را استنباط می‌کنند، چنان که

گفته‌اند: «اخذ حکم مسئله از عموماً، یکی از موارد اعمال اجتهاد است.»^{۱۵} و این عموماً و اطلاق ابای از تخصیص و تقیید دارند.

۲. سنت

الف) داوری

در باب قضا و قضاوت، روایاتی مانند: مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه وجود دارد که در این دو روایت، امام صادق علیه السلام پس از آن که شیعیان را از مراجعه به قاضیان جور برحذر می‌دارد، آنان ارجاع به راویان شیعه می‌دهد.

در روایت مقبوله می‌فرماید: «ینظران من کان منکم» و در مشهوره می‌فرماید: «ولکن انظروالی رجل منکم» بر این اساس، عده‌ای بر این باورند که تکیه بر ضمیر مذکر (منکم)

و جنبه خردورزی و فرزانگی معتبر در قضا و مرجعیت، مقهور عاطفه و احساس او نگردد، البته ممکن است که بانوان بیشتر از مردان نیاز به تمرین تعدیل عواطف داشته باشند، اما اگر در اثر تمرین شرایط مساوی پدید آمد دلیلی بر محرومیت زنان از سمت‌های یاد شده نداریم.^{۱۷} برخی از فقهای معاصر بر این باورند که چه بسا زنانی باشند که در اراده و

قوت قلب خود، به مراتب بهتر از مردان باشند که به آن‌ها زنان پولادین گفته می‌شود.^{۱۸} اما درباره روایات مقبوله و مشهوره باید اذعان کرد که: اولاً، این روایات، برخی با ضعف یا ارسال سند رو به رو هستند؛ ثانیاً، به حد استفاضه نیز نرسیده‌اند.

اگر ما برای پیامبر ختمی مرتبت ﷺ سه شأن رسالت و نبوت، قضاوت، ولایت و حکومت قائل باشیم و این شئون را در زمان غیبت برای فقیهان با عنوان تبلیغ دین نبوی، قضاوت و ولایت - حکومت، معتقد باشیم؛^{۱۹} در این صورت مرجعیت علمی در حوزه تبلیغ دین نبوی خواهد؛ فرض کنیم زمانی، یک زن با مدد الهی از مردان زمان خود فهم بهتری از دین داشته باشد، چنان که در عرصه‌های دیگر علمی این مسئله مشاهده شده است، مثلاً زنی نابغه ریاضی، شیمی و سلول‌های بنیادین و.... هست؛ آیا در این صورت باید به استناد روایاتی مثل مقبوله و مشهوره که درباره قضاوت می‌باشد، مانع از مرجعیت علمی زنان بشویم؟! و از اصل اساسی رجوع جاهل به عالم دست بکشیم؟! از همه مهم‌تر

و تصریح بر لفظ (رجل) نشان‌دهنده عنایتی است که اسلام به جنس مذکر در مسئله قضا و تصدی قضاوت دارد. وقتی برای داوری بین مردم، که بیان حکم جزئی و خاص، بین دو و یا چند نفر هست، مرد بودن شرط باشد، فتوا، که بیان حکم کلی الهی است و مورد ابتلائی عموم مردم می‌باشد، چگونه می‌تواند مشروط به چنین شرطی نباشد.

صاحب جواهر نیز با توجه به این نوع روایات؛ در شرایط قاضی و این که مرد بودن از شرایط قضاوت می‌باشد، ادعای عدم خلاف کرده است و ایشان برای ادعای خود ویژگی روحی انفعالی و تأثیرپذیری در قبال عواطف و احساسات را مبنا قرار داده و به نوعی به قید احترازی روی آورده و معتقد است که زنان زودتر از مردان دست‌خوش انفعالات نفسانی؛ مثل شادی، نگرانی، گریه و خنده می‌شوند و بدیهی است که واقع‌بینی در داوری، در فضایی پیدا می‌شود که آدمی مسلط بر عواطف باشد. از آن‌جا که در رهگذر زعامت دینی، هدایت امت و قضاوت در مسائل، به ویژه اجرای حدود و قصاص مورد نظر است در این راه، نیازمند به قاطعیت و قبول پیامدهای آن است.^{۱۶} با این استدلال به مخالفت با تصدی‌گری زنان در منصب قضاوت می‌پردازد.

درباره نظر صاحب جواهر باید اشاره کرد جنبه عاطفی بودن زن ذاتاً مانع از تعدیل قوای عقلی و فکری او نیست و زن هم می‌تواند چون مرد از اعتدال عقل نظری بر خوردار باشد

این که اگر زنی خود مجتهد باشد لاجرم باید به نظر خود عمل کند و این مسئله بر می‌گردد به این که مکلف یا باید خود عالم به احکام باشد و یا تقلید نموده و یا احتیاط نماید، پس از یک سو، در صورتی که زنی مجتهد و عالمه باشد قطعاً از خود تقلید می‌کند و از سوی دیگر، نصوص قوی بر عدم رجوع به وی، در متون ما وجود ندارد و با روایات ضعیف و مرسل قضاوت، عدم رجوع مورد تأیید قرار نمی‌گیرد. پس دلیلی بر منع مرجعیت وجود ندارد. از سوی دیگر، روایاتی وجود دارد که

برای رجوع قیدی مثل رجل ندارند، نظیر:
وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا؛ فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^{۲۰}

ب) رهبری

درباره رهبری عامه سخن رسول بزرگوار اسلام ﷺ که می‌فرماید:
«لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ إِمْرَأَةٌ؛ گروهی که زمام کار خویش به زنی سپارند، هرگز رستگار نشوند.» فقها عموماً در این باره به روایتی استناد جسته‌اند که جنبه اخباری و تاریخی دارد و از آن انشای حکم نمی‌توان استخراج کرد و از پیغمبر اکرم ﷺ در

● ثانیاً، اگر بتوان از این حدیث «حرمت» را استنباط کرد! تنها در محدوده رهبری و امامت جامعه است، چنان که صاحب جامع المدارک، نیز همین مناقشه را در امر قضا نموده است:

ويمكن المناقشة في بعض ما ذكر، فان التولية ظاهرة في الرئاسة غير القضاء والتعبير بلايफल لا ينافي الجواز وكذا التعبير بليس على النساء لا ينافيه، ألا ترى ان المرأة تصلّي جماعة مع النساء.^{۲۴}

● ثالثاً، از یک واقعتی خارجی و تکوینی (لن يفلح) که حدیث ناظر به آن است، برداشتی تشریحی می‌کنند. به عبارت دیگر، این حدیث می‌رساند: زنان توان پذیرش این مسئولیت را ندارند، و استدلال کنندگان می‌گویند: بنابراین نباید بر عهده بگیرند. ولی می‌توان جریان ملکه سبأ را که باعث رستگاری خود و مردم خود شد به عنوان نمونه‌ای معارض ذکر کرد.^{۲۵}

● رابعاً، عدم فلاح، منافاتی با جواز ندارد، چنان که از زبان خوانساری در سطور یادشده بدان‌ها اشاره شد «والتعبير بلايफल» لا ينافي الجواز.^{۲۶}

● خامساً، در مسئله حکومت

عقل زن در تمام عرصه‌های علمی که در آن حضور دارد، کمتر از عقل مرد نیست، از آیات و روایات نیز استفاده می‌شود که فرقی بین عقل مرد و زن وجود ندارد.

برخی کتاب‌های تاریخی و حدیثی در خصوص تکیه‌زدن پوران دخت بر اریکه سلطنت خسرو پرویز^{۲۱} روایتی با این تعبیر در تحف العقول آمده است: «لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ أَسَدُوا

چراکه با نگاه به محتوا نشان می‌دهد که از نظر دلالت نیز قابل خدشه است؛ زیرا اولاً، بخشی از موارد یادشده در روایت، قطعاً حرام نیست، بلکه نفی وجوب است و حتی نفی استحباب نیز شده است، مثل مورد نماز جمعه و جماعت. و روشن است که «نفی» موجود در جمله «وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءَ» حتی

اگر به معنای «نهی» باشد. از آن جا که در سیاق جملاتی قرار گرفته که برخی قطعاً حرمت ندارند، لذا نمی‌توان آن را ظاهر در حرمت دانست. بنابراین جمله مذکور با حکم «کراهت» نیز سازگار خواهد بود و همین مقدار احتمال، امکان استدلال برای حرمت را سلب می‌کند.

● ثانیاً، این احتمال را نیز می‌توان داد که نفی مذکور، یعنی رفع تکلیف است و نه تحریم تصدّی، چنان که در نماز جمعه چنین است، به ویژه که با تعبیر «علی النساء» آمده است و نه «للنساء». چون جمله در واقع چنین است: «لیس علی النساء تَوَلَّى الْقَضَاءَ» «تصدّی امر قضا بر عهده زن نیست». همان گونه که نماز جمعه بر زنان واجب نیست.^{۳۱} به بیان مرحوم خوانساری تعبیر «لیس علی النساء» منافاتی با جواز ندارد، زیرا: «أَلْتَرَى ان المرأة تصلی جماعة مع النساء.»^{۳۲}

۳. اجماع فقها

فقهای امامیه به طور مطلق و بدون

و رهبری نیز چنان که شهید مطهری اشاره کرده است، وضعیت این زمان با روزگاران گذشته تفاوت زیاد دارد شایستگی‌هایی که امروز است با شایستگی‌هایی که در گذشته بوده فرق دارد.^{۲۷}

● سادساً، این نوع حدیث، قابل تصدیق نیست، زیرا این حدیث بر خلاف چیزی است که

ما آن را در خارج (جامعه) مشاهده می‌کنیم، زیرا آنچه در خارج مشاهده می‌شود، این است که عقل زن در تمام عرصه‌های علمی که در آن حضور دارد، کمتر از عقل مرد نیست، از آیات و روایات نیز استفاده می‌شود که فرقی بین عقل مرد و زن وجود ندارد.^{۲۸}

● سابعاً، نکته دیگری که باید در احادیثی این چنینی، مورد توجه قرار داد و شهید مطهری نیز به آن توجه داده^{۲۹} این است که مفاد این روایات، بر فرض صحت، یک امر عقلی و ارشادی است و نه حکم شرعی الزامی، و این می‌تواند بیان دیگری از اشکال سوم باشد.

ج) امامت جماعت

روایاتی دیگر که زن را از امامت جماعت منع می‌کنند، در حدیث طولانی وصیت‌های پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه آمده است: «یا علی، لیس علی النساء جمعة ولا جماعة... وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءَ...»^{۳۰} جمعه و جماعت ذکر شده است.

این حدیث از نظر سند ضعیف است،

استثنا اشاره دارند که: زن هرگز شایستگی قضاوت را ندارد، و در هیچ یک از احکام قضایی نمی‌تواند قضاوت نماید و در این مسئله ادعای اجماع کرده‌اند.^{۳۳} فقیهان حکم قضاوت را در مسئله مرجعیت زنان نیز تسری می‌دهند.

● و مرد بودن در زعامت دینی شرط نیست و اگر همه شرایط زعامت دینی را یک زن مسلمان داشته باشد، می‌تواند مانند مرد، زعیم دینی گردد و صرف زن بودن نمی‌تواند مانع آن باشد.

● نیز وجود دارد، مثل مقدس اردبیلی و ...^{۳۶} لذا دلیل اجماع هم بر فرض تمامیت اتفاق واقعی همه فقیهان دین، احتمال استناد آنان به یک یا چند وجه یادشده مطرح است و چنین اجماعی فاقد شرط حجیت و اعتبار است.^{۳۷}

۴. مذاق شریعت

آیه الله خوئی، پس از آن که دلائل قائلان به اشتراط ذکورت را نقد و بررسی می‌کند چنین نتیجه می‌گیرد:

بل مقتضی الأطلاقات والسیره العقلایه عدم الفرق بین الأناث والرجال.^{۳۸}

اما ایشان از این نظر بر می‌گردد و معتقد است که مذاق شریعت بر منع تقلید از زن، استوار است و زن نمی‌تواند مرجعیت اعلامی شیعیان را برعهده بگیرد. لذا بنابر نظر ایشان:

۱. مرد بودن در مرجع تقلید، شرط لازم است؛
۲. مذاق شریعت حکم می‌کند که زن وظیفه دارد حجاب و پوشش خود را حفظ کند و به کارهای منزل مشغول شود؛

۳. ارتکاز ذهنی متشرعان و متدینان نیز مطابق همین مذاق شریعت است؛

۴. تصدی مقام افتا، زن را در مقام پرسش و پاسخ قرار می‌دهد و این با وظیفه اصلی او که حفظ حجاب و دوری از مردان و نامحرمان است، منافات دارد؛

۵. براساس مذاق شریعت و ارتکاز ذهنی متشرعان، نیز اطلاقات ادله جواز تقلید را، که

بدین سان حکم منع درباره تصدی مقام افتا و مرجعیت زنان را صادر می‌کنند و ذکورت را شرط اصلی مرجعیت می‌دانند. اما درباره اجماع دو خدشه وارد است:

● اولاً، اجماع یادشده، مدرکی است و شیخ انصاری درباره دو شرط «طهارت مولد» و «ذکورت» می‌نویسد:

واما طهارة المولد والذکوره فقد ادعی غیر واحد عدم الخلاف فی اعتبارهما ولولا قوی المصیرالی عدم اعتبار الاول مع فرض استجماع سائر الشرائط بل الی عدم اعتبار الثاني و ان اشتمل بعض الروایات علی ذکر الرجل لامکان جمله علی الورد مورد الغالب فلا یخص به العمومات.^{۳۹}

و اگر اجماع منقول باشد، نمی‌توان علم به صدور حکم از ناحیه امام علیه السلام را به دست آورد، چراکه حجیت اجماع منوط به کشف اجماع از ثبوت آن در زمان معصومان علیهم السلام است که دست به دست شده، از زمان ایشان به ما رسیده باشد. اگر این گونه نباشد، هیچ گونه دلیلی بر حجیت آن نیست و در این مسئله تفاوتی نیست که اجماع قولی باشد یا سکوتی.^{۳۵}

● ثانیاً، در مسئله مورد نظر، مخالف اجماع

می‌باشد، اگر اطلاق شمولی را در این جا در نظر بگیریم که در مسئله مورد بحث نیز رجوع جاهل به عالم است و شامل مرد و زن می‌شود^{۴۳} و این که نتیجه مقدمات حکمت شامل جمیع افراد می‌شود. از سوی دیگر، بنای عقلائییه دال بر این است که در زمان شک و جهل، رجوع به عالم می‌نمایند و فرقی نمی‌کند که این عالم مرد و یا زن باشد.

● اگر زن مسلمان تمام شرایط مرجعیت را دارا باشد، چرا متصدی این عنوان نشوند؟ چرا که ادله رجوع جاهل به عالم، میان زن و مرد، فرقی ننهاده و تنها دلیل قابل قبول در بدو امر که علما بر این مطلب اقامه کرده‌اند، اجماع می‌باشد، که حجیت اجماع نیز به سختی قابل تبیین است.

مطلب آخر

با بررسی‌های منابع و ادله فقهی، می‌توان نتیجه گرفت که آن ادله یا از لحاظ سند و یا از لحاظ دلالتی، توان منع مرجعیت زنان را ندارند و در این صورت، اصل بر جواز افتا و مرجعیت زنان می‌باشد و از سوی دیگر، اگر زن مسلمان تمام شرایط مرجعیت را دارا باشد، می‌تواند متصدی این عنوان باشد؛ زیرا ادله رجوع جاهل به عالم، میان زن و مرد، فرقی ننهاده و تنها دلیل قابل قبول در بدو امر که علما بر این مطلب اقامه کرده‌اند، اجماع می‌باشد، که حجیت اجماع نیز به سختی قابل تبیین است. البته این مسئولیت در صورتی که با کرامت و منزلت در تعارض باشد، و یا اشتغال زن به امور مرجعیت مانع تداوم کیان خانواده و حفظ نسل باشد در این ضرورت، اصل بر تداوم نسل و بقای خانواده است.

فرقی بین زن و مرد نمی‌گذاشت، تقیید می‌کنیم.^{۳۹} درباره نظر یادشده می‌توان گفت که مذاق شریعت چیست؟ و چگونه این عنوان می‌تواند به عنوان منبعی و یا ادله‌ای برای استنباط باشد؟ و اما سیره متشرعه که اعم از ارتکاز ذهنی و رفتار و عمل کرد پیروان شریعت و دین اگر در

زمان معصوم باشد، آن سیره به سبب امضای معصوم حجت است، اما اگر سیره متشرعه از زمان معصومان متاخر باشد، آن سیره حجت نیست.^{۴۰} و در صورتی که زن بتواند حجاب و کرامت را با حضور در اجتماع حفظ نماید، می‌تواند متصدی همه پست‌های (سیاسی، اجتماعی و مرجعیت علمی) گردد و در تصدی این پست‌ها میان مرد و زن هیچ‌گونه تفاوتی نیست.^{۴۱} و مرد بودن در زعامت دینی شرط نیست و اگر همه شرایط زعامت دینی را یک زن مسلمان داشته باشد، می‌تواند مانند مرد، زعیم دینی گردد و صرف زن بودن نمی‌تواند مانع آن باشد.^{۴۲}

و از همه مهم‌تر مقتضای اصل آن است که در صورت عدم وجود دلیل، شک و جهل در موضوعی، رجوع به قاعده کلی و قانونی که همان اصل باشد، صورت گیرد و مقتضا نیز عدم تفاوت میان مرد و زن در مقام افتا هست. از سوی دیگر، مقتضای اطلاقات نیز عدم اشتراط رجولیت در مرجعیت و افتا

پی نوشت:

- * دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم. @shirkhani@qom-iau.ac.ir
۱. طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴.
 ۲. همان، ص ۲۴-۲۵.
 ۳. موسوی خمینی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۲.
 ۴. ر. ک به: رساله عملیه مراجع معاصر.
 ۵. نساء، آیه ۳۴.
 ۶. بقره، آیه ۲۲۸.
 ۷. فیاض، ۱۳۹۶، ص ۹۲.
 ۸. همان.
 ۹. همان.
 ۱۰. توبه، آیه ۱۲۲.
 ۱۱. نحل، آیه ۴۳.
 ۱۲. زمر، آیه ۹.
 ۱۳. مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹.
 ۱۴. حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۳۳.
 ۱۵. نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۲.
 ۱۶. جوادی آملی، ۱۳۷۳، ۳۵۳.
 ۱۷. فیاض، پیشین، ص ۹۴.
 ۱۸. موسوی خمینی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸-۱۹.
 ۱۹. حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۷، ص ۱۴۰.
 ۲۰. بیهقی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۱۱۸.
 ۲۱. ابن شعبه حرانی، ص ۳۵.
 ۲۲. فیاض، همان، ص ۹۴.
 ۲۳. خوانساری، (۱۳۶۴ش)، ج ۶، ص ۷.
 ۲۴. نمل، آیات ۲۰-۴۴.
 ۲۵. خوانساری، پیشین، ج ۶، ص ۷.
 ۲۶. مطهری، ۱۳۷۸ش، ج ۱۹، ص ۱۷۶.
 ۲۷. فیاض، پیشین، ص ۹۳.
 ۲۸. همان، ۱۳۸۵، ج ۲۴، ص ۲۹۹.
 ۲۹. صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۶۴.
 ۳۰. جوادی آملی، ۱۳۷۸ش، ص ۳۵۰.
 ۳۱. خوانساری، پیشین، ج ۶، ص ۷.
 ۳۲. طوسی، (۱۴۰۸ق) ج ۲، ص ۵۹۰؛ حسینی عاملی، (۱۳۹۱ش) ج ۱۰، ص ۹ و موسوی خوئی، (۱۳۹۶ق) ج ۱، ص ۱۰.
 ۳۳. انصاری، ۱۴۰۴ق، ص ۲۲۹.
 ۳۴. فیاض، پیشین، ص ۹۵.
 ۳۵. مقدس اردبیلی، ۱۳۷۹ش، ج ۱۲، ص ۱۵.
 ۳۶. جوادی آملی، پیشین، ص ۳۴۸-۳۵۴.
 ۳۷. موسوی خوئی (۱۴۱۵)، ج ۱، ص ۲۲۶.
 ۳۸. همان.
 ۳۹. فیاض، پیشین، ص ۹۶.
 ۴۰. همان، ص ۶۸.
 ۴۱. همان، ص ۷۲.
 ۴۲. خمینی، مصطفی، (۱۳۸۵ش)، ج ۳، ص ۱۰۵، ۱۰۳ و ۱۰۶.

منابع:

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴ق)، تحف العقول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، کتاب القضا والشهادات، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۳. بیهقی، احمد بن حسین، (۱۴۱۹)، ج ۱۰، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر.
۴. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۷۸)، زن در آینه جلال و جمال، قم، اسراء.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶ق)، وسائل الشیعه، ج ۱۴، قم، مؤسسه البیت لاحیاء التراث العربی.
۶. حسینی عاملی، سید محمد جوادی، (۱۳۹۱ش)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۸، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۷. حلی، جمال الدین، (۱۴۰۷ق)، الممهدب البارع

- الفائده والبرهان، ج، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۱۷. موسوی خمینی، سیدروح الله، (۱۳۹۱ش)، توضیح المسائل، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۸. _____، (۱۳۸۸ش)، الاجتهاد و التقليد، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۹. موسوی خمینی، سید مصطفی، (۱۳۸۵ش) تحریرات فی الاصول، ج ۳، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۰. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۵) التنقیح فی شرح عروه الوثقی، ج ۱، قم، لطفی.
۲۱. _____، (۱۳۹۶ق) مبانی تکمله المنهاج، ج، قم، مکتبه العلمیه.
۲۲. _____، (۱۴۱۷ق)، مصباح الاصول، ج ۲، قم، مکتبه الداوری.
- فی شرح المختصر النافع، ج ۲، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۸. خوانساری، سید احمد، (۱۳۶۴ش)، جامع المدارک، تهران، مکتبه الصدوق.
۹. صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق) من لایحضره الفقیه، ج ۴، قم، انتشارات اسلامی.
۱۰. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۸ق)، الخلاف، ج ۲، قم، انتشارات اسلامی.
۱۲. فیاض، محمد اسحاق، (۱۳۹۶ش) حکومت اسلامی جایگاه زنان، ترجمه محمد جواد برهانی، قم، بوستان کتاب.
۱۳. مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۵ش) أصول الفقه، ج ۲، قم، اسماعیلیان.
۱۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸ش)، مجموعه آثار، ج ۱۹، تهران، انتشارات صدار.
۱۵. _____، (۱۳۸۵ش)، همان، ج ۲۴، تهران، انتشارات صدار.
۱۶. مقدس اردبیلی، احمد، (۱۳۷۹ش)، مجمع